

بگفت و بر گفتند و ای بر تو از یکداری که نسبت می خندید تا آنکه
 که آن آموختند و بول کرد و بعد از آن بگفتند بخت در کم
 روز خواب کرد ماری آمد و بر شکم وی حلقه زد اصحاب می بانگ
 بروی زدند که و ای بر تو حرکت مکن و بی پس که بر شکم تو بخت مار
 از شکم می فروزید نباید تا بول غایت نکرده چنانکه او کرده بود **از آن**
جمله است انکه هم امام مستغفری رحمت الله گفته است که چنانچه
 سایه درختان حرم فروزنده بوده که می بخشد و مان خورشید است
 یکی از ایشان بر سر کمان نهاد و انهمی را شکار کرده و دیگر شانه
 وی بخشد تا کاه انستی عظیم از زیر یک بیرون آمد و آن قوم را
 بسوخت بی انکه جاها و متاعهای ایشان بسوزند و آن درختان را
 که در زیر سایه آن بودند آسبی رسد **و از جمله است** عقوبات
 اهل اغزال هم امام مستغفری رحمت الله آورده است که یکی از سلف
 گفته است که مرا بمسایه بود تا بسا و قاری بود و حفظ کلام الله است
 روزی در ابا شخصی نزاع افتاد و گفت اگر قرآن مخلوق نیست
 تعالی آیات و بر از دل من محو کرد تا چون شب بخت جدای عالی

فران را از دل وی محو کرد چنانکه باید او را نمیدانست که قرآن چه
 چیز است چون و بر گفتندی که قرآن بخوان زبان می چسبند
 و از زبان وی او از وی می آمد که هیچ کس نمیدانست که وی چه میگوید
 اهل وی از وی تنگ داشتند و بر آن خضر کرده تا بر او **و از آن**
 انکه امام مستغفری رحمت الله روایت کرده است که یکی از سلف
 است که پیر و مادر من غدا بفرمانگر بودند هر چند در آن
 باب با وی مناظره میکردند از آن بر می گشت بکشت با وی در یک
 خانه محضه بودم تا کاه با اضطراب فرج تمام از خواب بیدار شد
 و او را داد که ای فلان چنینست و چراغ روشن کن که من چراغ
 او را دیدم که در کف پای من نظر کن چون نظر کردم دیدم که در کف
 پای وی از سوختگی بود و ایله کرده بود پس گفت که در خواب جان
 دیدم که بگورستان در آمدم پای من بقبری فرو رفت و سوخت
 و این از آنست بعد از آن بعد از آن قبر ایمان آورد و انکار نکرد
 انکه روزی موهول میانه که از ایکه تصاحبه بودند و

فران را از دل